

# تحلیل شرح مثنوی میر نورالله احراری و مقایسه آن با شروح دیگر

حسن دشتی

## چکیده

قرآن کتاب راهنمای جاودانه بشریت، به زبان وحی و به واسطه پیامبر اکرم (ص) بر جامعه انسانی نازل شد. ارشادات و تنبیهاات این اثر آسمانی، در بسیاری از کتب دست‌نوشته بشر، شرح و توضیح شد که از آن میان، مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین، منحصر به فرد است و شاید بتوان گفت بیشترین سهم را در ترویج فرهنگ و آموزه‌های قرآنی و دینی داشته است. این کتاب ارزشمند را به گفته بزرگان ادب و عرفان، باید به نوعی تفسیر عرفانی قرآن کریم دانست، چرا که از دو خصلت اساسی قرآن برخوردار است: اول اینکه همانند قرآن دارای ظاهر و باطنی نهفته و چند لایه است؛ و دوم اینکه همچنان که در قرآن داستانها و تمثیلهای برای عبرت‌آموزی بیان می‌شوند، مولانا نیز در مثنوی نیز برای شرح و بسط مفاهیم، به آوردن داستانها و حکایات متوسل می‌شود تا هر کس بر حسب استعداد و به قدر فهم خود از آن بهره گیرد. از زمان تألیف این کتاب گرانها تا کنون، مباحث و شروح بسیاری پیرامون آن به

وجود آمده است که هر یک از زوایه خاصی به آن نگاه کرده‌اند و بعضاً به حل دشواریهای موجود در راه فهم مطالب آن، همت گماشته‌اند، یکی از این شروح را شاه میر محمد نورالله احراری دهلوی نگاشته است که در آن علاوه بر توجه به کتب شرح متقدمین و نقد و بررسی آنها، به توضیح مشکلات بسیاری از ابیات پرداخته است که تا زمان خود او، برای محصلان این کتاب، محل سؤال بوده‌اند. این شرح سپس مورد استفاده و استناد شارحان دیگری از جمله ولی محمد اکبرآبادی و خواجه ایوب پارسا قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: مثنوی، شرح، میر نورالله احراری، نسخه خطی.

#### مقدمه

جلال‌الدین محمد بلخی، مشهور به مولانا و مولوی در آثار عرفانی خود کوشش کرده است علاقه‌مندان را با شیوه‌های گوناگون، به فهمیدن مطالب و مقاصد راهنمایی کند و در این مسیر چراغ هدایت افروخته است. درک و فهم آثار مولوی کار آسانی نیست، زیرا تفکر وی ریشه‌های عمیق و شاخه‌های پربار دارد. شرط اصلی و اساسی وارد شدن به جهان فکری مولوی، مطالعه عمیق آثار دانشمندان اسلامی قرون چهارم تا هفتم هجری است که پس از آن، فهم بسیاری از مطالب مثنوی و دیگر آثار مولوی، هموار می‌شود. بسیاری از لغات و تعبیرات به کار رفته در آثار مولوی، جنبه رمزی و نمادین دارند. از این نظر مثنوی کتابی است که نباید ابیات آن را جدا از متن کلی شرح کرد و صواب آن است که معانی ابیات مثنوی با حفظ جاذبه‌های عرفانی و ابعاد رمزی، با روش اصلی فکر و اندیشه مولوی توضیح داده شوند. مثنوی از زمان تألیف تا به امروز، پیوسته در معرض تحلیل و تفسیر قرار داشته است. عامل اساسی تأویل‌پذیر بودن و قابلیت تفسیر مثنوی، در شیوه اندیشه مولوی است: تفکر او خوشه‌ای است، یعنی مطالب اصلی در همه جای آن در

شکل خوشه‌های پربار مجتمع شده‌اند. اصل این نوع تفکر و نگارش، مأخوذ از قرآن کریم است؛ چنان‌که در سوره‌های بزرگ قرآن، صدها مطالب اخلاقی، فقهی، تاریخی، حکمی، آموزشی و داستانی کنار هم آمده‌اند که ظاهراً ارتباطی با یکدیگر ندارند؛ اما در اصل موجب تقویت و استحکام یکدیگرند و این ویژگی در اکثر سوره‌های قرآن مجید به چشم می‌خورد. مولوی نیز با الگوبرداری از این کتاب آسمانی، جنبه تقدس و پرباری اندیشه خود را تقویت کرده است.

شرح نویسی بر مثنوی از قرن هشتم تا چهاردهم هجری، به یک مکتب بزرگ ادبی و فلسفی تبدیل شد. شارحان مثنوی در جست‌وجوی جان سخن مولانا، بادیه‌های اندیشه را با همه سختی و دشواری آن طی کرده‌اند. در طول هفتصد سال، صدها دانشمند شرقی و غربی در این زمینه کتاب نوشته‌اند. نوشتن شرح بر مثنوی و کشف حقایق و مشکلات آن نه تنها در ایران، بلکه در پهنه وسیع جغرافیای جهان، مورد توجه قرار گرفته است. مهم‌ترین شرح‌های مثنوی در آسیای صغیر، هندوستان، آذربایجان، ماوراءالنهر خراسان و ولایت مرکزی و جنوبی ایران نوشته شده‌اند و اخیراً در ممالک عربی و اروپایی هم شرح‌های جالب توجهی بر آنها افزوده شده است. تاریخ شرح و تفسیر مثنوی سه مرحله مهم را پشت سر گذاشته است: مرحله اول سده‌های هفتم تا دهم هجری است که در آن عهد بیشتر مفاهیم کلیدی و گاهی لغوی و برخی اصطلاحات مثنوی تحقیق و توضیح شده‌اند. از جمله شرح‌های نوشته شده در این دوره، شرح احمد رومی با عنوان *دقائق الحقایق*، شرح کمال‌الدین خوارزمی به نام *جوهر اسرار و زواهر الانوار*، اثر محمدبن یحیی لاهیجی با نام شرح مشکلات مثنوی، شرح داعی شیرازی با عنوان شرح مثنوی معنوی و کتاب نورالله شوشتری به نام شرح مثنوی است.

دوره دوم شرح نویسی مربوط به سده‌های یازدهم تا سیزدهم هجری است. از مهم‌ترین ویژگی‌های شرح نویسی مربوط به مثنوی در این دوره، دقت بیشتر شارحان به تصحیح نسخه‌های خطی است. در رأس شارحان این دوره از عبداللطیف بن عبدالله عباسی گجراتی باید یاد کرد. اولین اقدام وی آن بود که متن

مثنوی را براساس هشتاد نسخه قلمی تهیه و تصحیح کرده که در نوع خود بسیار جالب است. شرح مثنوی میر نورالله احراری دهلوی موضوع پژوهش حاضر مربوط به این دوره است که به تفصیل در بخش بعدی معرفی خواهد شد.

دوره سوم شرح‌نویسی بر مثنوی معنوی از آغاز سده بیستم تا به روزگار ماست که از لحاظ علمی و وسعت جغرافیایی، نسبت به دوره‌های دیگر، از عمق و وسعت بیشتری برخوردار بوده است. ویژگی مهم شرح‌نویسی این دوره آن است که از انحصار زبان فارسی و عربی و ترکی بیرون آمده و شرحهایی هم به معروف‌ترین زبانهای اروپایی نوشته شده است.

شرحهای این دوره بیشتر با نظر انتقادی و اصول و روشهای تحقیق علمی نوشته شده‌اند. از جمله این شروح می‌توان به شرح و توضیح و نقد و تحلیل مثنوی معنوی به اهتمام رینولد نیکلسون از انگلستان، بدیع‌الزمان فروزانفر از ایران، عبدالباقی گلپینارلی از ترکیه، و شرح جامع مثنوی معنوی (۷ ج) تألیف کریم زمانی اشاره کرد.

#### مختصری در احوال میر نورالله احراری

شاه میر محمد نورالله متولد ۱۰۷۳ق دولتمرد، ادیب و نویسنده فارسی‌نویس هندی، از یک خانواده عارف بود. در کتاب شرح مثنوی، چندین بار از جدش نام برده و کرامتهایی به وی نسبت داده و او را قدوة متأخرین عرفا دانسته است: «مناسب این مقام است آن چه فقیر از زبان درافشان جد ذوالجد، قدوة متأخرین عرفا میر ابوالعلا قدس سره الشریف شنیده...» (ص ۲۷).

و در موردی دیگر می‌گوید: و از زبان معارف افشان حضرت جد بزرگوار — قدس سره الشریف — استماع دارد که می‌فرمودند: روزی به طرف مرقد منور حضرت خواجه معین‌الدین چشتی — روح روحه الاقدس — رفته بودم. آن حضرت به صورت مثالی حاضر شده، فرمودند که این نشئه‌ای که در شما ظهور یافته است بعد از صد سال در عالم به ظهور پیوسته، شکر حضرت حق جل و

علا به جا باید آورد که شما را به خصوص از جمله آن برآورده به این نعمت سرفراز کردند محض عنایت بود» (ص ۲۷۶).

گویند در «ارکات» (از بخشهای ایالت مدارس در جنوب هند) نشیمن داشت و در دوره اورنگ زیب گورکانی (۱۰۶۸-۱۱۱۸ق) صدر (سرپرست اوقاف) صوبه شاهجهان آباد بود. یکی از آثار او شرح مثنوی معنوی است که در دیباچه آن، پس از حمد و ستایش پروردگار به زبان عربی، می گوید:

معترف به قصور اقصی در درست کرداری محمد نورالله احراری که این فقیر از عنفوان شباب تا حال که زمان اکتحال و سن اعتدال است اکثر به تلاوت سراسر حلاوت مثنوی معنوی، با حواشی مشهوره آن اشتغال داشته و در اثناء مقابله و مطارحه معنی جدید که به خاطر می رسید، محض برای آنکه وقت دیگر به کار آید به طریق تعلیق بر نسخه خود می نگاشت، چون از احتمال عدم وقوف بر ذلت خویشتن که مقتضای بشریت است آن حواشی را موثوق بها نمی دهد نمی توانست به جمیع تدوین آن متوجه گردید. اما اکثری از طلاب این کتاب کامل نصاب، آن تعلیقات را پسندیده و از حسن ظن خود تحریض و تخصیص در افاضه نموده ملاحظه آنکه سد باب معرفت و سد راه طریقت، تعلقات بشریت است.

این نسخه با مصراع «بند بگسل باش آزاد ای پسر» آغاز می شود. دیگر آثار وی عبارت اند از: شرح یوسف و زلیخای جامی، شرح گلستان سعدی (نسخه های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) به شماره های ۵۲۵۰/۱ و ۵۳۲۹ و فرهنگ واژه های مکاتبات علامی به ترتیب تهجی آغاز واژه ها، هر حرف در یک باب. در گنجینه ضیاءالعلوم سر میدانی گنچپوره (پاکستان) دو نسخه به خط خود مؤلف با تاریخ ۱۰۷۸ق وجود دارد که در آنها نام مؤلف «نورالله» فرزند عبدالرحمان و تاریخ تألیف نیز سال دهم پادشاهی اورنگ زیب ۱۰۷۸ق یاد شده است که در این صورت، تاریخ مرگ «احراری» ۱۰۷۳ق درست نیست مگر آنکه نورالله فرزند عبدالرحمان کسی دیگر بجز احراری دهلوی باشد.

## نگاهی به شروح هندیان بر مثنوی معنوی

از اوایل قرن پنجم که محمود غزنوی به هندوستان لشکر کشید و روابط دوجانبه ایران و هند برقرار شد، نظامیان خراسان و اهل مشرق ایران، مأمور حفظ سرزمینهای مفتوحه سلطان محمود شدند. استقرار نظامیان مسلمان خراسانی در هند موجب آشنایی هندیان به زبان فارسی شد. هندیان از طریق زبان فارسی با اسلام آشنا شدند، به همین جهت زبان فارسی در نزد هندیان زبانی مقدس تلقی گردیده، به مرور به صورت نیمه رسمی-نیمه مذهبی در آن سامان درآمد» (لنگرودی ۱۳۷۲: ۴۲).

پس از حمله مغول تنها محل حفظ بازمانده حوزه‌های علمی و ادبی و پاره‌ای از کتب، ولایت سند و آسیای صغیر شد، گسترش فرهنگ فارسی با قدرت بیشتری در هند ادامه یافت، تا قرن یازدهم، که دیگر زبان فارسی می‌توانست جزء خانواده فرهنگ هند محسوب شود.

## مثنوی مولوی در هند

عشق و ادب روحانی که مولانا در مثنوی به خوانندگان خود می‌آموزد، چنان در دل و جان آموزگاران صوفی هند خانه کرد که آنان مریدان خود را به خواندن مثنوی تشویق می‌کردند و چون انجمن می‌ساختند مثنوی بر ایشان می‌خواندند و چه بسیاری که خود نیز به شرح و بیان سخنان جان‌بخش مثنوی می‌پرداختند. «نخستین رهبر بزرگ سلسله چشتیه در دهلی، نظام‌الدین اولیا (۷۲۵ ق) شرحی بر مثنوی نوشت» (شیمیل ۱۳۷۵: ۵۲۱).

مثنوی یکی از کتابهای اساسی آیین چشتیه به شمار می‌آید. در هند، عشق به مولانا محدود به صوفیان نبوده است. بی‌اغراق می‌توان گفت که مثنوی، در سراسر هند در قرون وسطی به صورت مرجعی معتبر پذیرفته شده بود. اکبرشاه (حک:

۹۶۳-۱۰۱۳ق) به مثنوی عشق می‌ورزید. دارا شکوه پسر شاه‌جهان مثنوی سلطان ولد (ولدنامه) را به دست خود استنساخ کرد. اورنگ‌زیب برادر دارا نیز، آنقدر شیفته اشعار مولوی بود که معلم او ملا جوان، شرحی بر مثنوی نوشت.

مقبولیت و محبوبیت مثنوی در هند به حدی بود که بیشترین شروح بر مثنوی از قرن یازدهم تا چهاردهم در آن دیار نوشته شده‌اند. معروف‌ترین آنها شرح‌های عبداللطیف عباسی، اکبرآبادی، خواجه ایوب پارسا و محمدرضا لاهوری است. سه شرح از این شروح چهارگانه (عباسی، اکبرآبادی و خواجه ایوب) ارتباط مستقیمی با پژوهش حاضر دارند که به طور مختصر به معرفی آنها می‌پردازیم.

۱. عبداللطیف عباسی گجراتی (ف ۱۰۸۴) دانشمندی بود صوفی که به مریدان خود مثنوی می‌آموخت. او به نسخه‌های دیگری از مثنوی هم دسترسی داشت. ارادتش به مولوی سبب می‌شد نسخه‌ای از مثنوی تهیه کند تا مثنوی پژوهان را از مراجعه به دیگر نسخه‌ها بی‌نیاز سازد. او با استفاده از هشتاد نسخه، نسخه‌ای از مثنوی فراهم آورد که هر چه در نسخه‌های قبل از آن یافت نشود، در آن نسخه یافت شود و این کتاب را «نسخه ناسخه مثنوی سقیمه» نامید که تحریرش به سال ۱۰۳۲ق به پایان رسید. پس از آن تصمیم گرفت به شرح مثنوی بپردازد. این شرح که به *لطایف المعنوی من حقایق المثنوی* معروف است شرحی بر ابیات دشوار مثنوی و عبارتهای عربی مثنوی است. این شرح حاشیه‌هایی است که شارح بر کنار نسخه خود نوشته بوده و سپس با افزودگی و تفصیل بیشتر در این کتاب گرد آورده است. آثار دیگر او عبارت‌اند از: *مرآت المثنوی، لطایف اللغات و شرح حدیقه سنایی*. شرح مثنوی او به سال ۱۲۹۲ق در هند به چاپ رسیده است.

۲. خواجه ایوب پارسا، از صوفیان پاک‌اعتقاد هند بود که در سده دوازدهم ق می‌زیست. شرح او بر مثنوی با نام *اسرار الغیوب* در سال ۱۱۲۰ق به پایان رسیده است. بدیع‌الزمان فروزانفر در مقدمه خود بر شرح دفتر اول مثنوی، خواجه ایوب را صوفی هوشمند و نکته‌دان خوانده و شرح او را ستوده است. شرح خواجه ایوب در سال ۱۲۹۳ق در شهر بمبئی به صورت سنگی چاپ شد.

خواجه ایوب ۱۱۵۱۲ بیت از مثنوی را دارای نکات مبهم می‌یافت. ۲۲۲۶ لغت را دشوار می‌دید، او آیات و احادیث فراوانی را شاهد آورده است تا معنی ابیات فارسی را روشن سازد. او در پنج مورد برای توضیح سخن مولانا از نظرات «ابن عربی» بهره گرفته است. از شروحنی که با صراحت و کنایه از آنها نام برده است به این موارد می‌توان اشاره کرد: ۱. شرح لطایف معنوی شیخ عبداللطیف عباسی گجراتی، ۲. مکاشفات رضوی محمدرضا لاهوری، ۳. شرح مثنوی میرمحمد نورالله احراری ۴. جواهرالاسرار حسین خوارزمی.

۳. ولی محمد اکبرآبادی، دانشمند عارف مسلک هندی که در سده دوازدهم هجری می‌زیست، شرح خود را با نام مخزن‌الاسرار در سال ۱۱۴۰ق به پایان برد. اکبرآبادی نیز ابیاتی از مثنوی را شرح می‌داده که خود آنها را دشوار یافته است. جالب توجه آنکه این شارح در مقایسه با شارحان پیشین، تعداد بیشتری از ابیات مثنوی را شرح داده است، به طوری که بیش از نیمی از ابیات مثنوی را در شرح خود آورده است. از دلایل دور و دراز شدن شرح اکبرآبادی، یکی انتقادهای فراوان او از شارحان پیشین هندی است و دیگری، نقل آرای فلسفی-عرفانی ابن عربی که او را به بحثهای خسته کننده کشانده است.

#### مقایسه شرح مثنوی میر نورالله با دیگر شروح هندی

میر نورالله در شرح خود از شرح سید عبدالفتاح گجراتی و شرح عبداللطیف عباسی استفاده کرده است. وی نه بار از شرح عبدالفتاح استفاده کرده و به او انتقاد نموده است. به نمونه‌هایی از این انتقادهای اشاره می‌کنیم:

زان که ناطق حرف بیند یا غرض کی شود یکدم محیط دو عرض

ص ۳۶

سید عبدالفتاح نوشته است: مراد از ناطق، حیوان ناطق است که انسان است به جهت آنکه مقصود، بیان احوال آدمی است. میر نورالله با دقت نظر قول سید را



رد کرده و گفته است: ناطق اینجا از نطق ظاهر، مأخوذ شده و به معنی متکلم است و ناطق در تعریف انسان، از نطق باطن است به معنی مُدرک معقولات. پس اراده انسان صحت نمی‌گیرد و بیان حال انسان بی‌این اراده حاصل است، چه نطق ظاهر نیز در غیر انسان نمی‌باشد، پس توجیه مذکور تصرف عبثی است که آخر پیش هم نمی‌رود. با توجه به بیت، حق با میر نورالله است و منظور از ناطق گوینده‌ای است که سخن می‌گوید.

نقش‌هایی کاندرین حمام‌هاست از برون جامه کن چون جام‌هاست

ص ۶۱

اختلاف در معنی «جامه‌کن» است. میر نورالله گفته است: «جامه‌کن» قسمتی از حمام است که در قدیم رسم بوده که منقش و مصور باشد، ولی عبدالفتاح آن را شخص جامه‌کننده فرض نموده است. «روزی به حسب اتفاق از خدمت سید عبدالفتاح گجراتی که شارح مثنوی‌اند و از فتح‌البابی که در باب اطناب دارند در اکثر مواضع چیزها نوشته‌اند که اصلاً با متن سروکاری ندارد. از معنی این بین استفسار واقع شد، ایشان فرمودند که از «جامه‌کن» «جامه‌خانه» نباید گرفت که منشأ اشکال همین است، بلکه شخص جامه‌کننده مراد است.» با توجه به ابیات بعد (تا برونی جامها بینی و بس) نظر میر نورالله صحیح‌تر است.

دومین کتابی که میر نورالله در شرح خود بارها آن را به نقد کشیده، «لطایف معنوی» عبداللطیف عباسی گجراتی است. وی ۱۲۴ بار از کتاب شیخ نام برده و در بسیاری از موارد نظرات شیخ را رد کرده؛ حتی گاه با الفاظی تند شیخ را مخاطب قرار داده است. برای جلوگیری از طولانی شدن مبحث فقط به ذکر بخش‌هایی از این انتقاد بسنده می‌کنیم. گاهی این ایراد فقط مربوط به یک واژه است، مانند لفظ «جذب» در بیت زیر:

آن حکیمش گفت کز جذب شما از جهات شش بماند اندر هوا

ص ۵۶

شیخ عبداللطیف جذب را به «حا» و «دال» مهملتین به معنی کوزی پشت نوشته

و این معنی مناسبتی با سیاق ندارد و ظاهر این است که جذب به جیم و ذال معجمه باشد.

و کلمه «مکر» در بیت زیر:

مکر آن فارس چو انگیزید گرد آن غبارت ز استغاثت دور کرد

ص ۱۵۷

شیخ عبداللطیف نوشته است: «مکر» اینجا به معنی «غضب» است و ظاهر است که مکر را غضب داشتن لازم نیست، بلکه به معنی خود باشد. با توجه به سیاق بیت نظر میر نورالله صایب است.

و معنی کلمه «گره» در بیت زیر:

نیستم حافظ مرا نوری بده در دو دیده وقت خواندن بی گره

ص ۱۸۴

شیخ عبداللطیف نوشته است: «گره» بر وزن خجل به معنی گریه، قاموس، انتهی کلامه. و این معنی چندان مربوط نمی شود مگر آنکه مشتق را به معنی مأخذ اشتقاق مستعمل نمایند، از عالم قمت قایماً و اگر لفظ گره به کسر کاف فارسی به معنی عقده باشد، معنی صحیحی بر می آید. با توجه به معنی بیت — که از خدا می خواهد نوری به او عطا کند که قرآن را بی هیچ اشکال و ایرادی تلاوت کند — نظر میر نورالله درست است. و مواردی دیگر از این لغات که میر نورالله به شیخ ایراد گرفته در نسخه وی فراوان است. در بعضی از موارد به نسخه مصححه شیخ ایراد گرفته که این بیتها الحاقی است، نظیر ص ۹۰ و ۱۳۹.

مواردی دیگر از انتقادات میر نورالله به شیخ عبداللطیف عباسی که به صورت اجمالی به آنها اشاره می شود:

صورت برهم زدن از جسم تنگ اختلاط جانها در صلح و جنگ

ص ۵۸

شیخ عبداللطیف مرحوم نوشته که در بیت تعقید واقع شده است، یعنی صورت تلاقی و اختلاط جانها در صلح و جنگ از چشم تنگ است و تفرقه تلخ و شیرین

و نور و نار و صالح و طالح از این نظر مجازی پدید نمی‌آید و از دریچهٔ عاقبت مرئی می‌توان شد، انتهی کلامه. از این تقریر معلوم می‌شود که لفظ جسم، به جیم فارسی و شین معجمه مطالعه درآمده و حذف رابطه نیز اختیار نموده شده، اما در محاوره اصلاً مسموع نشده که چیزی را بگویند از چشم تنگ است، بدین معنی که به چشم دیده نمی‌شود و ارتکاب تعقید لفظی بی‌ضرورت، لایق نیست. پس حق آن است که لفظ جسم را به «جیم» عربی و «سین» مهمله باید ملاحظه نمود و رابطه بعد لفظ جانها محذوف باید داشت. «یعنی صورت برهم دو نیمه بحر اختلاط جانهاست در صلح و جنگ که ناشی از جسم تنگ است، یعنی در جسم تنگ که مثل بحر وسعت و بسطت ندارد، هر جانی مختلط به صلح و جنگ است و همیشه صلح و جنگ در تلاطم و تراکم باشد.

البته معنی خود میر نورالله هم زیاد رسا نیست و با توجه به ابیات قبلی و بعدی منظور مولانا این است: «از این جسم مادی و محدود دریای شیرین پدید می‌آید که عبارت است از پرهیزکاران و امواجی که از این دریا به ظهور می‌رسد مهر و صلح است، ولی دریای تلخ عبارت است از بدکاران و امواجی که از آن آشکار می‌شود، قهر و جنگ است» (زمانی ۱۳۷۶: ۷۶۵/۱).

این گناه از ما و از تقصیر نیست (ص ۱۷۸)  
«شیخ نوشته که در این مصراع تعقید واقع شده یعنی از گناه و تقصیر ما نیست، انتهی. مخفی نماید که چون شیخ لفظ این را تنها اشارت به ترک سبق داشته، تعقید فهمیده است اگر این گناه را مرکب ملاحظه نموده و اشارت به ترک سبق دارند و چنین تقریر نمایند که این گناه از ما صادر نشده و از کوتاهی ما در تلمذ سر نزده بلکه قضای آسمانی صورت جریمه را به ما منسوب ساخته بی‌تعقید درست می‌نشیند.»

آنچه داغ اوست مهر او کرده است چاره‌ای بر وی نیارد برد دست

«شیخ عبداللطیف در این محل نوشته، یعنی جای داغ این احمق، مهر کرده است. از این حاشیه چنان مستفاد می‌شود که این محشی لفظ مهر را به کسر اول مطالعه نموده یعنی جایی که بایستی داغ کرد شفقت کرده و از داغ فراغ جسته...»  
 با توجه به سیاق بیت و بیت‌های قبل و بعد نظر میر نورالله صحت دارد که این کلمه را «مهر» به ضم اول فهمیده و آیه هفتم سوره بقره را هم که شاهد آورده، کاملاً بجاست. پس معنی بیت این است که حماقت داغی است که خدا آن را بر شخص احمق زده و مهرش کرده است. هیچ قدرتی نمی‌تواند آن داغ را از میان بردارد.

درفتاد از موزه یک مار سیاه      زان عنایت شد عقابش نیکخواه  
 ص ۲۰۲

شیخ عبداللطیف عنایت را به معنی خواهش گرفته، یعنی عقاب خواهش بردن موزه نموده، نیکخواه شد. معنی به هیچ‌وجه درست نیست. و نظر میر نورالله که عنایت را، عنایت ازلی گفته کاملاً صحیح بوده و معنی بیت چنین است: ماری سیاه از داخل کفش بر زمین افتاد، بنا بر این به سبب عنایت الهی، آن عقاب خیرخواه حضرت رسول (ص) شد.

این بیان بط حرص منثنی است (ص ۲۸۶)

شیخ عبداللطیف منثنی را صفت بط ملاحظه نموده است و گفته است: بط قامت خود را دو تا کرده در کاوش زمین می‌باشد، بدین مناسبت لفظ منثنی را به معنی سرنگون ترجمه نوشته است. اما با توجه به ابیات قبل که از حرص مضاعف سخن گفته شده است، نظر میر نورالله درست است که گفته منثنی صفت حرص است که به مرغابی تشبیه شده است.

رسال جامع علوم انسانی

مکتبیس زین مشتمل خاکی نیک و بد (ص ۳۷۷)

شیخ عبداللطیف «مکتبس» به «نون» نوشته به معنی پنهان شونده و در صراح

واقع شده: کناس به کسر، جای خواب آمد و پنهان شدن او در آن؛ پس ترجمهٔ شیخ به طریق استعمال مقید در مطلق می‌شود؛ اما کبس به بای موحد، به خاک انباشتن چاه و جوی را گویند. با توجه به بیت قبلی که گفته است:

خاکها پر کرده و دامن، می‌کشند تا کنند این چشمه‌ها را خشک بند  
نظر میر نورالله درست‌تر است.

شد اشاراتش اشارات ازل جاوز الاوهام طراً و اعتزل

ص ۴۰۱

شیخ عبداللطیف لفظ جاوز و اعتزل به صیغهٔ امر مطالعه نموده، چنین ترجمه کرده است: بگذار جمیع وهما و یکسو شو. مخفی نیست که مناسب به مصراع اول چنان است که جاوز و اعتزل به صیغهٔ ماضی باشد یعنی درگذشته است از جمیع وهما و یکسو شده است. «جاوز فعل است و ضمیر مستتر هو فاعل آن. الاوهام مفعول و طراً حال است. پس معنی بیت فوق چنین می‌شود: رموز و اشارات عارفان مانند رموز و اشارات حق در محدودهٔ فهم بشری نمی‌گنجد. پس با توجه به این مفهوم نظر میر نورالله صحیح است.

#### اسرارالغیوب خواجه ایوب

این شرح در سال ۱۳۷۷ به وسیلهٔ محمدجواد شریعت تصحیح و چاپ شده است. از امتیازات برجستهٔ این شرح، نقد شروح پیش از خود است که به دقت به نقد آنها پرداخته و نتیجه‌گیریهای هوشمندانه کرده است. از جملهٔ شروح نقد شده، شرح میر نورالله احراری است که با عنوان بعضی از شراح به نقد این کتاب پرداخته است. خواجه ایوب در کتاب خود ۱۸۵ بیت شرح میر نورالله را نقد و بررسی کرده که ۱۰۱ مورد را تأیید نموده و در بقیهٔ موارد به وی ایراد گرفته است. ایرادهای وی گاهی با الفاظی تند نظیر عدم اطلاع، تکلف و تعسف و قصور تأمل، همراه است در ذیل به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

در معنی بیت:

ور بگویی با یکی الوداع کل سر جاوز الاثنین شاع  
 خواجه ایوب معنی میر نورالله و اعتراض وی به شیخ عبداللطیف را تعسف خوانده  
 است و منافی ابیات سابق و آینده، در صورتی که میر نورالله در قسمت آخر گفته  
 است: «اگر الوداع را مفعول لفظ گو داشته، چنین تقریر نموده شود که اگر راز خود  
 را با یک کس هم بگویی آن راز را الوداع بگوی یعنی دست از پنهان ماندن آن  
 بشوی، نکته‌ای که شیخ گفته درست می‌نشیند.» و این با ابیات قبلی منافی نیست و  
 کاملاً صحیح می‌باشد. اثنین هم جایز است به دو نفر اطلاق شود و هم به دو لب.

جسم دریا دیگر است و کف دگر کف بهل، وز دیده دریا نگر  
 میر نورالله «جسم» به جیم عربی دانسته و معنی آن را تن دریا گفته، ولی خواجه  
 ایوب آن را چشم دریا گفته که با توجه به نسخه نیکلسون حق یا خواجه ایوب  
 و عبداللطیف عباسی است.

چون که پایانی ندارد رو الیک زان که لاحصی ثناء ما علیک  
 نسخه‌ای که در اختیار خواجه ایوب بوده به جای رو الیک، ره الیک است؛ و او با  
 توجه به نسخه خودش بر تفسیر میر نورالله ایراد گرفته که «این تفسیر مستلزم  
 حذف فاعل و اکتفا بر قرینه که رکاکت شعری است، در این کلام بلاغت نظام به  
 نظر نیامده و نیز مقتضی انتشار ضمیرین که سقیم است مگر بر سیل حکایت»<sup>۵</sup>  
 (خواجه ایوب، اسرار، ص ۵۶۷). اما با توجه به نسخه نیکلسون «رو الیک» صحیح  
 است و شرح جامع مثنوی کریم زمانی هم عیناً مثل توضیح میر نورالله است.

ز آن به قرصی سالکی خرسند شد تا ز نورش سوی قرص افگند شد  
 میر نورالله قرص اول را «گرده نان» معنی کرده و قرص دوم را آفتاب که کنایه  
 از ذات واقع شده و ضمیر «نورش» را به جانب سالک راجع دانسته است.  
 خواجه ایوب (ص ۶۳۲) نوشته است: «این تفسیر بر تقدیر ذکر انتقال، و بی ذکر

انتقال محل شبهه و مورد اشکال و مع هذا تفسیر قرص به گرده نان بی ضرورت تکلف است.» با توجه به سیاق ابیات، نظر میر نورالله صحیح است چنانکه کریم زمانی هم «قرص» را به اقتضای قرینه مقامیه قرص نان معنی کرده است (زمانی ۱۳۷۶: ۹۱۵/۳).

گویمش وا ده که نامد شام من (ص ۲۲۷)  
میر نورالله «شام» را مرگ دانسته و گفته عاشق را مرگ نمی‌باشد؛ ولی خواجه ایوب نوشته است ربطی به این مقام ندارد. با توجه به بیت قبلی که «نماز شام» گفته، شارحان بعدی نیز شام را «مرگ» معنی کرده‌اند؛ زیرا عاشقان مرگ حقیقی ندارند، بلکه مرگ صوری و جسمانی دارند.

عجل با آن نور شد قبله کرم قبله بی آن نور شد کفر و صنم

ص ۳۷۲

میر نورالله در تفسیر این بیت گفته است: اگر آن نور در پرستش «عجل» مقارن پرستنده باشد، «عجل» قبله کرم می‌شود و اگر در توجه به قبله، آن نور مصادف عابد نبوده باشد، روی آوردن وی به قبله فی الحقیقه کفر است و آن قبله، حکم صنم دارد. سپس برای توجیه مطلبش بیتی از اکابر طریقت می‌آورد:  
با خدا گر بت تراشی کعبه‌ات سنگ آورد بی خدا گر کعبه باشی بت ز تو ننگ آورد  
خواجه ایوب بر تفسیر میر اعتراض می‌کند و آن را منافای بیت بالایی می‌داند، در حالی که هیچ منافاتی با بیت قبلی ندارد و توضیح وی کاملاً صحیح می‌باشد.

شرح مثنوی مولوی ولی محمد اکبرآبادی

این شرح به اهتمام نجیب مایل هروی در سال ۱۳۸۳ در هفت مجلد به چاپ رسیده است. در مقدمه جلد اول (ص ج) مصحح چنین نوشته است:

ولی محمد در سده دوازده می زیست که پیش از او چندین شرح و گزارش نسبتاً مفصل و گسترده بر مثنوی نوشته شده بود. شرح مثنوی از شاه میر محمد نورالله احراری (۱۰۷۳) و مکاشفات رضوی از لاهوری (۱۰۸۴) از جمله شرحهایی است که در سده یازدهم در شبه قاره تألیف شده و شهرت درخور یافته بوده است.

ولی محمد بارها از شروع پیش از خود انتقاد کرده و گاهی با الفاظی تند بر آنها ایراد گرفته است. وی ۶۷ بار از شرح میر نورالله نام برده، که ۲۷ مورد را تأیید کرده و بقیه را ایراد گرفته است. برای جلوگیری از اطاله مطلب فقط به ذکر چند مورد از ایرادات او در این مقاله می پردازیم:

پوست باشد مغز بد را عیب پوش مغز نیکو را ز غیرت غیب پوش نسخه ای که میر نورالله و شیخ عبداللطیف داشته در هر دو مصراع «عیب پوش» بوده است، بنابراین هر دوی آنها توجیهاتی برای تفسیر بیت داشته اند. شیخ عبداللطیف عیب پوش ثانی را به معنی بوقچه گفته و میر نورالله لابس عیب معنی کرده است. اکبرآبادی به آنها ایراد گرفته و گفته است: «هر دو عزیز به راه تکلف و تعسف رفته اند» (اکبرآبادی، شرح، ج ۱، ص ۱۲۸). با توجه به نسخه نیکلسون، مصراع دوم «عیب پوش» است و حق با اکبرآبادی است؛ ولی میر نورالله در قسمت آخر توضیحش اضافه کرده است: اگر لفظ عیب را در مصراع ثانی معجمه خوانند، اگر چه در نسخ متداوله دیده نشده است، بی تکلف راست می آید. با توجه به این توضیحات شاید اکبرآبادی به قسمت آخر آن توجه نکرده است.

در دل نه دل حسدها سر کند (ص ۲۹۶)

میر نورالله در معنی این بیت گفته است: لفظ نه دل می تواند که به ضم اول به معنی عدد معروف باشد و می تواند که به فتح اول و «های» مختلفی از قبیل نه چیز بوده باشد. اکبرآبادی تفسیر او را رکیک دانسته و نسخه وی را سقیمه به سهو ناسخ



گفته است و نسخه خود را (در دل ده دل حسدها سر کند) معتبر به حساب آورده است، در حالی که نسخه معتبر نیکلسون هم همان «نه دل» می باشد.

چون هریسه گشت آنجا فرق نیست      نیست فرقی کاندر آنجا عرق نیست

ص ۳۲۶

میر نورالله در تفسیر این بیت گفته است: لفظ عرق به عین مهمله و غین معجمه هر دو واقع شده، و عرق را استخوانی بی گوشت معنی کرده که مناسب هم می باشد؛ ولی اکبرآبادی معنی وی را یوچ به حساب آورده است که از الفاظ هم مستفاد نمی شود و نسخه خود را معتبر دانسته است که می گوید:

چون هریسه لحم و گندم غرق هم      هیچ سبقی نی در ایشان فرق هم  
نسخه نیکلسون هم مثل میر نورالله است، با این تفاوت که به جای عرق، غرق آمده است:  
بهر هر محنت چو خود را می کشد      اصل محنتهاست این چونش کشند  
میر نورالله در تفسیر مصراع ثانی نوشته است: اصل محنتها همین هستی است پس چرا بار هستی را بکشند. اکبرآبادی آن را تعسف خوانده و حق هم با اوست چون در ابیات قبلی در مورد هجران سخن گفته بنا بر این منظور از اصل محنتها، فراق و هجران الهی است (اکبرآبادی، شرح، ج ۵ ص ۲۲۱۹).

خواب دیدم خواجه معطی المنی      واحد کالالف ان امر عنی

میر نورالله در تفسیر این بیت بر شیخ عبداللطیف چنین ایراد گرفته است: براساس نسخ «ان امرأ غنی» نوشته «ان» مخففه از مثقله است یعنی تحقیق امر بی نیاز شد و مخفی نیست که این عبارت معنی ندارد. سپس خود وی در تقریر درس کشاف در حاشیه سید سند یافته این امر عنی. «اکبرآبادی نوشته است: این توجیه بر تقدیری که در نسخه ای از نسخ به عین مهمله یافته شود خوش تر است. در نسخه معتبر نیکلسون هم «ان امر عنی» آمده است پس توجیه میر نورالله کاملاً صحیح است.

## ویژگیهای مهم این تفسیر

۱. شارح گاهی تنها یک مصراع از بیت را ذکر و تفسیر می‌کند.  
۲. نسخه‌ای که مبنای کار قرار داده دارای اغلاط و اشتباهاتی است که خود به آنها توجه کرده و گاهی نوشته که این بیت در نسخ قدیمه یافته نشد؛ مانند من و سلوی ز آسمان شد منقطع بعد از آن زان خوان نشد کس منتفع

این بیت در نسخ مصححه شیخ عبداللطیف زیر این بیت واقع شده است:  
زان گدارویان نادیده ز آز آن در رحمت بر ایشان شد فراز

و مخفی نیست که مایده حضرت عیسی — علیه السلام — چنانکه مذکور شد «من و سلوی» نبوده پس این بیت مقام این نیست، اما در نسخه قدیمه که «من و سلوی ز آسمان شد منقطع» یافته نشده است و حق همین می‌نماید که این بیت زایده بوده باشد؛ چه مضمون این بیت سابقاً ذکر یافته است (ص ۶، نیز ص ۱۳۹، ۹۰، ۲۶۴).

۳. گاهی شارح بدون اینکه ذکری از نشانی یا منبعی بکند، عبارت عربی را بیان می‌کند به طوری که خواننده نمی‌فهمد که این حدیث و روایت است یا ضرب‌المثل یا اقوال بزرگان؛ اگر دویی در میان نمی‌بود این همه محنت روی نمی‌بود که: «السلامة فی الوحدة و الآفات بین الاثنین» (ص ۹).

۴. از شروح قبل از خود به نحو احسن استفاده و آنها را نقد و بررسی کرده است.  
۵. بهره‌گیری از آیات قرآنی و احادیث در تفسیر ابیات بدون ذکر نام سوره یا منبع حدیث.

۶. بیان پاره‌ای از مباحث فلسفی، حکمی و کلامی در تشریح نکات و اصطلاحات فلسفی. تفسیر مصراعهای «این نه جبر این معنی جباری است» (ص ۱۸-۱۹) و «زاری ما شد دلیل اضطرار» (ص ۱۹-۲۲).

۷. آوردن ابیات و اشعار فارسی به منظور استشهاد و تأیید مضامین و نکات

تفسیر شده از شاعرانی چون حافظ، سعدی، خاقانی، امیرخسرو، و سنایی. هر که حالش این است که همیشه چاکی به جامه می‌زند و جامه چاک می‌باشد، رفو را به وی چه مناسبت به جهت آن که باز چاک خواهد شد، چنانچه صاحب حدیقه می‌فرماید:

پیش صرصر چراغ چه افروزم      پوستین پیش گرگ چون دوزم

ص ۱۲۹

۸. در شرح پاره‌ای از مضامین و نکات و تمثیلات عرفانی به آرای ابن عربی و پیروان او، همچون جامی و عراقی، نظر و توجه دارد. (ص ۳۱-۱۱۵-۱۴۳).

۹. بیان نوع دستوری پاره‌ای از کلمات و ترکیبات که در بخش خصایص دستوری توضیح داده شد.

۱۰. شارح پاره‌ای از ابیات را با توجه به نسخه‌بدلها تصحیح انتقادی و اجتهادی می‌کند: ای خنک آن را که ذلت نفسه      وای آن کس را که یردی رفته رفت به نای مثلثه که قافیة نفس واقع شده، در محاوره قدما آمده است، چنانچه حافظ و رافض در محل دیگر قافیه شده است... باید دانست که رفس به سین مهمله به معنی لگد زدن آمده است، احتمال دارد که در نسخه اصل رفته به سین بوده باشد که در این مقام کنایه از شوخی و تندی تواند مقابل ذلت نفسه (ص ۲۱۴).

همچو مریم گوی پیش از فوت ملک      نفس را کالعود بالرحمن ملک لفظ نفس اگر چه در اکثر نسخه‌ها به فا و سین مهمله واقع شده، اما مطابق سوق کلام صحیح آن است که در بعضی از نسخ صحیح به قاف و سین آمده و صدر آیه نیز دلالت بر همین دارد (ص ۲۱۱).

۱۱. اشاره به ضبط صحیح لغات و کلمات و فارسی یا عربی بودن آنها و ذکر معنی لغت از ویژگیهای دیگر این شرح است.

۱۲. از آنجا که در مثنوی نیز مانند کتاب آسمانی قرآن و بسیاری از کتب برجسته دیگر، پاره‌ای از مضامین و اندیشه‌ها و افکار بارها تکرار شده است و

یا در یک دفتر به صورت اجمال و در دفتر دیگر به تفصیل بیان شده، بهترین راه نیز برای شرح مثنوی استفاده از خود مثنوی و آثار دیگر مولاناست. در این نسخه در بعضی موارد این نکته رعایت شده است:

گردش این باد از معنی اوست همچو چرخى کو اسیر آب جوست  
در تفسیر این بیت، دو بیت از دفترهای دیگر مثنوی را شاهد آورده است: یعنی حرکت باد هم ناشی از معنی است که در باد است چنانچه حرکت قالب از روح است چه هر گاه جمیع عناصر مسخر امر الهی باشند چنانچه می فرمایند که: باد و خاک و آب و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند پس حرکت این امور البته از تحریک امر معنوی خواهد بود، چنانچه در محل دیگر فرموده اند:

باد را بادی است کو می راندش روح را روحی است کو می خواندش  
ص ۷۳

برجهید آن ترک دبوسی کشید تا علیها بر سر مطرب رسید  
در مقامات حضرت مولانا قدس سره الشریف چندین جا علیها به معنی حاصل کلام آمده... (ص ۳۴۹)

۱۳. از اشکالات بزرگ این شرح آن است که شارح تنها ابیات یا کلماتی را که مورد نظرش بوده، شرح کرده و بسیاری از ابیات مشکل مثنوی را لاینحل گذاشته است.

۱۴. از اشکالات دیگر این شرح آن است که شماره بیتها را ذکر نکرده و شماره صفحات منابعی که استفاده کرده، ذکر نکرده است.

بررسی و نقد پاره‌ای از ابیات شرح میر نورالله  
هرکه جز ماهی ز آبش اسیر شد وآنکه بی روزی است روزش دیر شد

استدلالی که برای اثبات شباهت دل سیر سالک از ادامه سلوک و ماهی از آب می آورد و تقسیم بندی سیری به دو قسمت قبل الوصول و بعدالوصول، جالب توجه است:

مشهور در تقریر این بیت آن است که هر که جز ماهی است، یعنی به غایت مولع نیست، از آب محبت او سیر می شود و هر که مثل ماهی است سیری ندارد و هر که بی نصیب عرض است، وقت او ضایع و سعی او باطل است. سیری دو قسمت است، سیری بعد الوصول، چنانچه ماهی راست و سیری قبل الوصول از عالم جهل بعد العلم و جهل قبل العلم، اگر سیری بعد الوصول باشد مستقیح نیست و مراد از این سیری استغناء دلسردی نیست، بلکه مقصود اطمینانی است که در صورت دریافت مطلوب به حصول آید که «الا بذکر الله تطمئن القلوب» و در تحقیق این سیری نسبت به ماهی هنگام بودن آن در آب شبیه نیست، اما سیری قبل الوصول علامت حرمان است، چه هر اضطراب و التهاب در باطن تحقیق نیابد، مطلوب به حصول نمی آید، اگر چه ظاهر هر دو در تمکین و عدم تلوین یکسان است (شرح مثنوی مسیر نورالله، ص ۱-۲).

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مهرویان بستان خداست این بیت از ابیات مشکل مثنوی است که شارحان در مورد آن نظرات متفاوتی دارند فروزانفر مراد از «مهرویان بستان خدا» را ظاهراً معانی غیبی دانسته اند. میر نورالله مراد از مهرویان را صور علمی حق، و بستان خدا را کنایه از عالم معانی تفسیر کرده است. میر نورالله حکایتی از *نفحات الانس* جامی آورده که استاد فروزانفر هم به بخش عربی آن اشاره کرده است حکایت چنین است:

در *نفحات الانس* از عزیزی نقل نموده که به خدمت بزرگی بودند؛ ایشان زمانی مراقب بوده سر بر آوردند و گفتند که همین ساعت حضرت رسالت مرتبت — علیه الصلوة والسلام — تشریف نمودند و چنین و چنان فرمودند. آن عزیز از آنجا برخاسته به خدمت حضرت میر سید علی همدانی رفت و آن مذکور را نقل کرد، ایشان گفتند که «تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقه» (ص ۴).

کاشکی آن ننگ بود یکسری تا نرفتی بروی آن بد داوری  
این بیت نیز از ابیات مشکل مثنوی است که شارحان به صورتهای مختلف تفسیر  
کرده‌اند. تفسیر میر نورالله هم کاملاً دقیق و مفصل است و جای آن در شروع  
جدید خالی است:

یعنی اگر چه عشقی که منشأ آن رنگ و بوی باشد، ننگ است، اما کاش که آن  
نگ هم یکسری، یعنی مستمر و غیرسپری می‌بود و مثل عشق بعضی از عاشقان  
مجازی، استواری و پایداری می‌داشت و انتقال و زوال نمی‌یافت تا بر این زرگر  
چنین وبال نمی‌رفت چه اگر محبت کنیز ناچیز نمی‌شد، زرگر کشته نمی‌گشت.  
چون معلوم شد که تعلق خاطر کنیزک، یوماً فیوماً نقصان می‌پذیرد و علاج، کشتن  
آن زرگر کردند؛ و یا معنی چنین باشد که کاش آن عشق مجازی که فی‌الحقیقت  
نگ است یکسری می‌بود یعنی دوسری نمی‌بود، و میان دو طرف واقع نمی‌شد،  
چنانچه در این صورت شده که پادشاه بر کنیزک عاشق بود و کنیزک بر زرگر،  
پس به سبب دوسری بودن، بلا آمد اگر دویی در میان نمی‌بود این همه محنت روی  
نمی‌نمود که «السلامة فی الوحدة و الافات بین الاثنین». چنانچه در معنی قول  
عرب «اذا زینت فازن بالجرة» گفته‌اند که «حرة» چون استقلال به خود دارد  
مزاحمی در عشق او نیست به خلاف کنیزک که صاحب او مزاحم است و معشوق  
به طور خود نیست تا عشق بی‌خلل باشد و بعضی گفته‌اند: معنی چنین باشد که  
کاش آن عشق رنگ و بو، ننگ یکسری می‌بود یعنی به اتفاق جمیع اذهان ننگ  
می‌بود و همه بر ننگ بودن آن مطلع می‌گشتند تا همه ننگ دانسته از آن اجتناب  
می‌کردند، پس کنیزک عاشق زرگر نمی‌شد بروی جفا نمی‌رفت یا آن که عشق  
(چنانچه آخر کار ننگ ظاهر شده) از اول نیز ننگ می‌نمود تا مرتکب آن نمی‌شد و  
در این تقریر، لفظ عاقبت که در بیت سابق مذکور شده، ملحوظ و منظور می‌باشد و  
مخفی نیست که ننگ دانستن چیزی مستلزم عدم ارتکاب آن نمی‌باشد چه اکثری  
از معاصی، ننگ داشته می‌شود و اجتناب از آن صورت نمی‌گیرد پس ملازمة در  
هر دو مصراع درست نمی‌شنید...» (ص ۹).

ما عدم‌هاییم و هستیهای ما تو وجود مطلق فانی‌نما

ص ۱۸

این بیت و بیت‌های قبل کلام مولاناست که بر سبیل مناجات با حضرت حق است و شارح آن را به درستی متوجه نشده و از زبان مریدان نسبت به وزیر دانسته است.

مثنوی که صیقل ارواح بود بازگشتش روز استفتاح بود  
روز استفتاح را پانزدهم رجب گفته که مورد استفاده اکبرآبادی و به تبعیت کریم  
زمانی واقع شده است (ص ۸۳).

اولیا اطفال حق‌اند ای پسر در حضور و غیبت آگه باخبر  
غایبی من‌دیش از نقصانشان کو کشید کین از برای جانشان  
توضیحی که در مورد غیبت و حضور داده مورد استفاده اکبرآبادی قرار گرفته و  
کریم زمانی هم عیناً همان توضیحات را به نقل از اکبرآبادی نقل کرده است.

حضور کنایه از حالتی که اولیا در آن ظاهراً و باطناً متوجه جناب احدیت  
باشند و غیبت کنایه از حالتی که در آن به ضرورت بشریت التفات به ماسوا  
نمایند، چه اهل عالم ایشان را در آن حالت، غایب از مرتبه حضور توهم  
می‌کنند، پس معنی چنین باشد که اولیا چون نسبت خاص ممتاز از عامه خلق  
به جناب خالق دارند حضرت او سبحانه و تعالی در حال حاضری و هم در  
حال غایبی حامی ایشان است و خبرداری ایشان می‌کند پس آگه و با خبر  
وصف حضرت حق باشد و اگر وصف اولیا داشته شود، یعنی هم در حال  
حضور آگاهی به حق دارند و هم در حال غیبت، پس ایشان را در حال غیبت  
و التفات به حوایج بشریه غفلت دست نمی‌دهد تا آن غفلت باعث بی‌توجهی و  
بی‌التفاتی حضرت او باشد که ایشان را به طور ایشان واگذارد و حمایت نکند  
هم می‌شود به هر حال معنی مصراع ثانی چنین نباید گفت که اولیا در وقتی که  
نزد مردم باشند هم از احوال مردم واقف‌اند و در وقتی که غایب از مردم باشند  
هم بر احوال آنها مطلع‌اند چه این معنی اصلاً مناسبتی به مقام ندارد (ص ۱۵۳).

همره انفاس زشتت می‌شود تا به بوگیران گردون می‌رود در تفسیر این بیت مطالبی از تصانیف امام محمد غزالی آورده که جالب توجه است. و دیگر شارحان به آن اشاره‌ای نکرده‌اند:

حجت‌الاسلام امام محمد غزالی در عامه تصانیف خود حدیث معاذبن جبل رضی‌الله تعالی عنه، نقل نموده و ملخص آن این است که در هر آسمانی فرشته‌ای منصوب است که بوی عمل را دریافته آن عمل را دفع می‌کند و از صعود مانع می‌آید. فرشته آسمان اول به سبب غیبت نمی‌گذارد و فرشته آسمان دوم به سبب ریا و فرشته آسمان سوم به سبب کبر و نخوت و فرشته آسمان چهارم به سبب عجب و فرشته آسمان پنجم به سبب حسد و فرشته آسمان ششم به سبب بی‌رحمی و سخت‌دلی و فرشته آسمان هفتم به سبب بزرگی جستن به عمل و شهرت خواستن در بلاد و بعید نیست که حضرت مولانا این حدیث در نظر داشته اشارتی بدان فرموده باشند (ص ۱۵۵-۱۵۶).

چند صنعت رفت ای انکار تا آب و گل انکار زاد از هل اتی توضیحاتی که در مورد تحولات تکوینی انسان از امام محمد غزالی آورده مناسب بیت است و جا دارد که مورد استفاده دیگر شارحان قرار گیرد.

قال امام حجت‌الاسلام: اول ما یخلق فی الانسان حاسة المس فیدرک بها اجناسا من الموجودات كالحرارة و البرودة الرطوبة و اليبوسة و اللين و الخسونة و غيرها و اللمس قاصر عن الالوان و الاصوات قطعاً بل هی كالمعدومة فی حق اللمس ثم یخلق له البصر فیدرک به الالوان و الاشكال و هو اوسع عوالم المحسوسات ثم یفتح له السمع... (ص ۲۴۲).

برجهید آن ترک دبوسی کشید تا علیها بر سر مطرب رسید لفظ «علیها» مورد مناقشه شارحان است و هر شارحی برای آن معنایی را ذکر کرده است از جمله ناگهان، علی الفور، تا آن نقطه وحدت، تندی و تیزی. میر



نورالله با آوردن مثالهایی از مقامات مولانا واز صاحب کافی و کتاب تفتازانی به این نتیجه رسیده که علیها به معنی حاصل کلام و علی الجملة است که با توجه به مفهوم بیت صحیح و مناسب است.

روز جمعه بود که حضرت مولانا به کنجی به نماز، تکبیر بست و در قیام ماند تا حدی که خطیب از خطبه فارغ شد و جماعت گزارده و سلطان و امرا بیرون آمدند حضرت مولانا هنوز ایستاده بود، علیها تا جمعه دیگر از مسجد بیرون نیامد... (ص ۳۴۹).

تو دو قله نیستی یک قله‌ای

میر نورالله قله را قله کوه فرض کرده و گفته که تو هر چند قوی و عظیم بوده باشی. مشخص است که به درستی آن را نفهمیده است. «دو قله یا قلتین به یکی از مسایل فقهی شافعی اشاره دارد که در میان امامیه به آب کُر شهرت یافته است و آب کُر در حکم آب کثیر است (زمانی ۱۳۷۶: ۵۸۳/۶).

خواب دیدم خواجه معطی المنی واحد کالاف ان امرأ عنی  
اکثر شارحان فقط معنی ظاهری کرده‌اند. میر نورالله پس از بحث در مورد کلمه «عنی» و نسخه بدل آن «غنی» چنین توضیح داده است:

مخفی نماند که بعد تحریر این حاشیه روزی به تقریر درس کشاف این مصراع در حاشیه سید سند یافته شد تمام بیت که در بیان تشبیه واحد به جماعه و تشبیه جماعه به واحد واقع شده است این است: الناس الف مهم کواحد و واحد کالاف ان امرأ عنی. ان شرطیه است و امر از قبیل ما اضمر عامله علی شریطة التفسیر مثل و ان احد من المشرکین استجارک و «عنی» به معنی نزل آمده است. ای ان حدث حادثه فالواحد يفعل مايفعله الالف. حضرت مولانا علیه‌الرحمه این مصراع را که در شعر به طریق عطف واقع شده است به طریق نعت در توصیف خواص آوردند (ص ۳۹۲-۳۹۱).

به نظر مطلب مناسبی است و جا دارد که مورد استفاده شارحان معاصر قرار گیرد.

### نتیجه گیری

مؤلف این شرح یعنی «میرنورالله احراری» مدرس درس مثنوی که این شرح را به درخواست شاگردان و برای رفع اشکالات آنها تدوین کرده است و مانند خواجه نصیرالدین طوسی در *اخلاق ناصری*، عزالدین کاشانی در *مصباح الهدایه*، نجم‌الدین رازی در *مرصادالعباد*، و... برای کار خود دلیل می‌آورد که در ضمن شرح مثنوی تعلیقاتی بر آن نوشته و «اکثری از طلاب این کتاب کامل نصاب آن تعلیقات را پسندیده و از حسن طن خود تحریض در افاضه نموده...»

از مسائل جالب توجه در این نسخه دقت به حد و سواس مؤلف در شرح واژه‌های دشوار است که پس از آوردن چند معنی برای یک کلمه، از میان آنها بهترین و مناسب‌ترین معنی را انتخاب می‌کند.

در این نسخه ابیاتی یافت می‌شود که در هیچ‌کدام از نسخه‌های چاپی جدید نیستند و با جایگزین کردن آنها در میان ابیات مثنوی می‌توان بعضی از پیچیدگیهای مثنوی را توضیح داد.

مؤلف برای تبیین بیشتر موضوع به آوردن استشهاداتی از امام محمد غزالی، کتاب *کشف‌المحجوب* هجویری، سنایی، سعدی، حافظ، جامی، و... متوسل می‌شود. نکته قابل توجه در این نسخه آن است که اگر چه نویسنده هندی‌الاصول است، اما این شرح را به زبان ساده و شیوای فارسی نگاشته است و در ایراد مطالب نیز به شروح فارسی دیگر استناد کرده است.

با توجه به اینکه بدیع‌الزمان فروزانفر در شرح مثنوی خود از دو کتاب *اسرارالغیوب* و شرح اکبرآبادی به عنوان منابع خود یاد کرده است و هر دو کتاب در موارد بسیاری از شرح میرنورالله استفاده کرده‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که این شرح می‌تواند به عنوان یکی از شروح مفید به کار آید.

## پی‌نوشتها

۱. این شرح در سه جلد است و ادامه آن را مرحوم دکتر سید جعفر شهیدی در ده جلد نوشته‌اند.

## منابع

- احراری دهلوی، شاه میر محمد نورالله، شرح مثنوی، نسخه خطی شماره ۱۷۵۸۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی
- اکبرآبادی، ولی محمد، شرح مثنوی مولوی، به‌کوشش ن. مایل هروی، تهران، قطره، ۱۳۸۳.
- پارسا، خواجه ایوب، اسرارالغیوب، به‌کوشش محمدجواد شریعت، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- زمانی، کریم، ۱۳۷۶، شرح جامع مثنوی، (۶ ج)، تهران، مؤسسه اطلاعات.
- شیمیل، آن ماری، ۱۳۷۵، شکوه شمس، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- عباسی، عبداللطیف، لطایف معنوی من حقایق المثنوی، چاپ سنگی شماره ۱۳۵۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۷۳، شرح مثنوی شریف، (۳ ج)، تهران، علمی و فرهنگی.
- شمس، لنگرودی، محمد، ۱۳۷۲، گردباد شور و جنون، تهران، مرکز.
- نیکلسون، رینولد، ۱۳۶۳، مثنوی مولوی، (۴ ج)، به‌کوشش نصرالله جوادی، تهران، امیرکبیر.

